



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نام دلنوشته: سقوط یک رویا

نام نویسنده: Leopard

ژانر: تراژدی، عاشقانه

مقدمه :

\*\*\*

یک لبخند، یک آغ\*و\*ش... یک آغ\*و\*ش که درونش گم می‌شوی. کسی با نهایت عشقش تو را و شانه‌هایت را در آغ\*و\*ش خویش می‌فشارد. گرمای تنش را با ولع می‌بلعی. این زیباترین بهانه یک مسافر برای امید داشتن به بازگشت می‌شود.

هزار و یک رویا؛ هزار و یک خاطره، در مواظب خودت باش؛ یا رسیدی زنگ بزن‌ها، خلاصه می‌شود! لبخندی به روی هم می‌پاشند و می‌روند و یکی از طرفین (باشه زنگ می‌زنم را هم چاشنی می‌کند!)

می‌رود که سوار ابرها شود. دنبال آرزوهایش، رویاهایش بدود.

خدا می‌داند که چقدر دل تنگی راهی آن‌کس که قرار است برود می‌کنی! خدا می‌داند شاید این آخرین باری است که به او می‌گویی رسیدی زنگ بزن. آخر تو چه می‌دانی که این اصلاً آخرین بار بود که گفתי (من رو بی‌خبر نذاری‌ها)!

اصلاً تو چه می‌دانی قرار است مسافری که بدرقه کرده‌ای مسافر زمان‌های دور شود و دیگر هیچ خبری نیست که از او بیاید!

آخر تو از کجا بدانی که قرار است؛ من بعد با خاطرات زندگی کنی!

چه بسا اگر می‌دانستی از تمامی لحظات بهره می‌بردی. نگاهش را بر روحت حک می‌کردی و صدایش را به گوش جان می‌سپردی!

شاید اگر می‌دانستی این آخرین فرصت با هم بودن است، بیشتر نگاهش می‌کردی!

شاید اگر می‌دانستی...

\*\*\*\*\*

بیا فکر کن!

اره؛ بیا فکر کن! فکر کن وقتی هواپیما سقوط کرد؛ می‌تونست زن تو، شوهر تو، دختر تو، پسر تو، داداش تو یا از همه بدتر والدین و بچه‌ات همه با هم اونجا باشن.

اره؛ بیا فکر کن! به این فکر کن که شاید نیم ساعت پیش داشتی باهاش چت می‌کردی سر به‌سرت می‌ذاشت سربه‌سرش می‌ذاشتی!

اصلا؛ اصلا بیا فکر کن شاید تو آخرین نفری بودی که بغلش کردی، دعاش کردی...

بیا فکر کن، که تو هم منتظر بودی وقتی که گوشیش خاموش شد؛ آماده شدی لحظه‌ها رو بشماری که گوشیش روشن بشه، بگه فلانی؛ من رسیدم‌ها...

بیا فکر کن، دلت چقدر زود تنگش شد؛ اما یهو همه چی نیست شد! یهو یه‌جوری شد که دیگه هیچ‌وقت نمی‌تونی داشته باشیش!

دیگه صداش نیست. نگاهش نیست. بیا فکر کن،  
که تو هم زیر آوار خاطرات له شدی! به این  
فکر کن شاید تو هم الان جای اونایی بودی که  
دلشون میخواد دنیا رو بدن تا دوباره با  
عزیز دلهاشون باشن. اصلا؛ اصلا بیا فکر کن  
که چه قدر دل بازمانده های جانباختگان اون  
هوایما خون شده و حتی واسه یکبار که شده  
آرزو کردن که کاش یک جنازه از عزیزشون  
داشتن! می دونی حتی یه جنازه واسه عزاداری  
نداشته باشی یعنی چی؟! تا تو شرایطش نباشی  
نمی دونی! منم نمی دونم.

اما... اما؛ اما این رو می دونم که باید  
به خودمون بیایم! به خودت بیا! کسی رو  
نرنجون. کسی رو طرد نکن. دل کسی رو نشکن.  
به خدا یه لحظه اس، همه چی تو یه ثانیه  
نیست میشه! تموم میشه!

یک دقیقه؛ فقط یک دقیقه عمیق فکر کن به  
نبودن کسی که دوستش داری! به نبودن اون که  
دلت رو شکست، به نبودن اون که دلش رو  
شکستی...

پس بیاین قدر هم رو بدونیم.

\*\*\*\*\*

دلگیرم از شبهای دلتنگی. از شبهایی که رویاهایم یکی یکی در برابر چشمانم جان می‌دهند.

دلگیرم از دست‌های سردم که حتی‌ها کردن‌هایم هم گرمش نمی‌کند.

دلگیرم از شبهایی که رویاهایم از بلندای دنیا به پایین سقوط می‌کنند!

به بخار چای نیمه دم کشیده ام خیره می‌شوم. دیر زمانیست که چای هم مرا گرم نمی‌کند. آخر چای دو نفره اش می‌چسبد. به مادرم فکر می‌کنم که نیست؛ اما هست. به آن چای دو نفره که هر چند هفته یکبار فقط می‌توانم با او بخورم فکر می‌کنم. آن چای که عطر گل سرخش با چای دم کشیده هوش از سرت می‌برد. بیچاره من؛ بیچاره دلم! حتی از کوچکترین لذت دنیا و خوردن چای هر روزه با مادر هم محرومم!

دلگیرم از حکمی که دنیا با نهایت بی‌رحمی برایم نوشت. نه راه پس دارم نه پیش...

بهشت رویایی زندگی من که با آن آرام گیرم کجاست؟ دلگیرم از دلهره‌ها؛ دلگیرم از سقوط افکارم بر تن بیابان بی‌انتهای ناامیدی‌ها...!

مرا هزار آرزوست و هر هزار آرزو بر باد است...!

\*\*\*\*\*

آرام آرام اشک می‌ریزم .

ارغوان این چه رازیست که هربار بهار با  
عزای دل ما می‌آید؟!

هندزفری را محکم‌تر در گوشم می‌گذارم . گاهی  
حس می‌کنم سرشت مرا با بعضی آهنگها  
نوشته‌اند . به سال نو، به نوروز فکر می‌کنم  
که هر بار که نوروز می‌آید انگار با عزای  
دل من آمده !

ارغوان تو برافراشته باش!

اشک‌هایم محکم‌تر می‌چکد و دلم گله می‌کند، از  
کسانی که وادارم کردند تا همیشه نقاب قوی  
بودن به چهره بزنم . تا برافراشته باشم که ؛  
مبادا کس راز دل از رخسار بخواند!

دلم می‌خواهد ارغوانی باشم در زمستان ظالم .  
راستی؛ ارغوان به چه امید در زمستان  
می‌روید؟!

اهنگ ارغوان را دوست دارم . شاید من هم  
یکروز بشوم یه درخت ارغوان و در پس غم‌هایم  
برویم و شکوفه بزنم! شاید من هم روزی  
ارغوان بشوم و زمستان دلم خوش رنگ و عطر  
شود!

شاید امسال بهار با عزای دل من نیاید .  
شاید...

خسته از بی‌تفاوتی‌ها؛ خسته از شهری که پر شد از کثیفی‌ها.

خسته از تویی که نیستی؛ خسته از سنگ قبری که سرده. گاهی باورم نمیشه تو درونش خوابیده باشی. درون اون قبر که حالا بین انبوهی از جوون‌های پرپر شده گم شده! به آخرین حرفمون فکر می‌کنم! به آخرین نگاهت. دیگه حتی حساب روزای نبودنت از دستم در رفته. دیگه هیچی من رو زجرکش نمی‌کنه.

گاهی زیر آوار خاطراتت له می‌شم. تو یه آرزویی بودی که سقوط کرد. نه! تو آرزو نبودی؛ فرشته بودی. ببینم اون دنیا هنوزم دوستم داری؟! هنوزم بهم فکر می‌کنی؟! هنوزم برات مهمم!؟

لامصب تو که بی‌وفا نبودی! بودی؟! چرا نمی‌ای به خوابم؟ می‌دونی چقدر سخته از رو سنگ قبر ببوسمت؟! می‌دونی باور اینکه قلب من می‌زنه قلب تو نه؛ چقدر سخته؟! از خدا برام صبر ایوب خواستی؟ میشه نخوای؟! دیگه نخواه... هنوزم سر سجاده‌ات موقع سجده و دعا گریه می‌کنی؟ این دفعه دعا کن سال دیگه سالگرد تو روز مرگ من باشه. زندگی ای که من توش سالگرد مرگ تو رو ببینم بهتره که ادامه پیدا نکنه.

می‌دونی دل تنگی چیه که نمی‌ای؟ می‌دونی روزام فقط با فکر تو می‌گذره؟! ببینم موقع

رفتن اشک تو چشم رو دیدی؟ اصلا فکر کردی  
بعد تو چی میشم؟ مگه نگفتی من مجنون تو  
لیلی! مجنون بی لیلی معنی داره؟! من لیلی  
موندم. تو هنوز مجنونی؟ آره؟! میشه بیای؟  
میشه...؟

\*\*\*\*\*

آرام بگیر دلم؛ بهانه‌هایت را کنار بگذار.  
بنشین پای حرف‌هایم؛ قانعت می‌کنم. از  
بدی‌های روزگار برایت می‌گویم. از همه‌ی  
آن‌هایی که خنجر بر صاحب‌ت کشیدند و زخمش را  
تو خوردی!

آرام بگیر دلم؛ اینجا مردمان هفت رنگند!  
گله نکن دلم؛ اینجا گوشی برای شکوه و گلایه  
کردن نیست!

آرام بگیر دلم؛ اینجا دل‌ها غبار آلودند.  
آرام بگیر.

اینجا آدم‌ها تا زنده‌ای خفه‌ات می‌کنند، اما  
وقتی مردی از تو قدیسه می‌سازند.

آرام بگیر دلم؛ خو کن به سگانی زرد که  
برادر شغالند و آن هنگام که خورد گشتی  
شدند دایه‌ی عزیزتر از مادر! اشک نریز دلم  
که سرمای دنیا اشک‌هایت را تبدیل به قندیل  
می‌کند.

آرام باش دلم که تا آرامی‌هایت را هیچکس جز  
من مرهم نیست. آرام باش دلم...  
\*\*\*\*\*



\*\*\*\*\*

دل‌تنگ که باشی، دنیا قد دلت تنگ میشه.  
دل‌تنگ که باشی همه‌چی یادت می‌ره. دل‌تنگ  
بودن چیز خوبی نیست. آدمای دل‌تنگ زود  
آل‌زایمر می‌گیرن.

اصلاً؛ اصلاً دل‌تنگی مرض عجیبیه. دل‌تنگی عادت  
آدم‌های بی‌حوصله‌اس. دل‌تنگی رنگ نداره، سیاه  
یا سفید یا شایدم خاکستری.

دل‌تنگی باعث میشه دیگه خودت نباشی! میشی  
یه موجود عجیب غریب بهونه‌گیر.

دل‌تنگ که باشی‌ها حتی بدی‌های آدمی که پیشت  
نیست رو هم دوست داری. دل‌تنگی من از جنس  
تاریکی و تو هم برام مثل آفتاب پشت ابری.  
دل‌تنگی من پایانی نداره، ولی خب؛ هر چند  
که آفتاب پشت ابر باشه، باز می‌دونی که  
هست. بازم بهش دل‌گرم می‌شی. کم کم داره  
اولین بهار میاد و تو نیستی. یه زمانی تو  
جنگل‌های چشمت گم می‌شدم. یه زمانی دلم  
می‌خواست رو درخت‌های جنگل سبز چشمت، یه  
بچه‌ی شیطون بشم و یادگاری بنویسم.

ولی الان دلم می‌خواد باد بشم و بپیچم لابه‌لای  
برگ‌های درخت پرتغال سر مزارت. آخه تو  
همیشه درخت‌ها رو نوازش می‌کردی. دیگه جنگل  
معنی خاصی برای من نداره. من قشنگ‌ترین  
جنگل زندگی‌م تبدیل به باغ بی‌برگی شده.

من خالی از تو و پر از نبودنتم! داره  
بارون میاد. بارون که میاد، بیشتر جای  
خالیت تو ذوقم میزنه. کاش باریدن بارون  
دست آدم‌هایی که دیگه نیستن بود. وقتی  
می‌دیدن بارون چقدر یه بازمانده رو با یاد  
آوری خاطرات می‌کشه، ابرها رو دستکاری  
می‌کردن و بارون قطع می‌شد. میشه الان به  
بارون بگی نباره؟! میشه ابرها رو کنار  
بزنی و طلوع کنی تو صبح من که واسم فرقی  
با شب نداره!؟

اصلا می‌دونی چیه؟ کاش دنیا دست ما دلتنگها  
بود. کاش...

\*\*\*\*\*

گاهی باید یک صندوقچه داشت. رویاهایت را  
مهر بزنی و در آن بگذاری. گاهی باید یک  
صندوقچه داشت. دلنشین‌ترین صدای زندگیت را  
در اون حبس کنی. گاهی باید یک صندوقچه  
داشت، عطر موهایش را در آن زندانی کنی.

گاهی باید یک شیشه ی بلورین داشت تا برق  
نگاهش را در آن به بند بکشی. کارتون دیو و  
دلبر را یادت هست؟ دیو گلش را در یک محفظه  
ی شیشه ای نگه می‌داشت!

من باید آن گلسرخی را که به من هدیه دادی  
به مانند او در یک محفظه ی شیشه ای نگه  
می‌داشتم. هر چند با رفتن تو گل که هیچ،

تمام زندگی هایی که تو خود به آنها جان دادی پژمردند.

شاعری می‌گفت:

\_ آن گل سرخی که دادی در سکوت خانه پژمرد.  
به گمانم او هم تورا می‌شناخت و این را  
برای تو سروده بود.

\*\*\*\*\*

صبحت بخیر عزیزم!

یه جمله ی کلاسیک کلیشه ای که هر روز  
بالاخره یکی هست که بهت اون رو بگه! یکی  
عزیزش رو از دست میده فردا صبح پا میشیم  
بهش میگیم صبح بخیر عزیزم خوبی؟! مگه کسی  
که جان و جهانش رو از دست داده یه داغ  
ابدی خورده رو دلش، صبحش بخیر میشه؟ اصلا  
میتونه خوب باشه؟

یکی منتظر رسیدن یه مسافر از یه راه دوره  
شب رو با گریه سپری کرده کلی خدا خدا کرده  
یه خبر برسه صبح پا میشیم بهش میگیم صبح  
بخیر بهتری؟! آدم بی قرار حالش مگه میتونه  
بهرتر بشه؟

یکی شب شیمی درمانی کرده صبح پا میشیم  
میگیم صبح بخیر عزیزم، صبح بخیر عشقم. با  
یه بغض سنگینی نگاهت میکنه تو با لبخند  
میگی اینم تموم میشه بخدا!

صبحی که شبش درد کشیده باشی صبح نیست  
جهنمه با یه عالم نور!

میدونی چی میگم؟! گاهی خیلی از شب ها ختم  
به خیر نمیشه. روز شده تو نور رو میبینی  
اما برای یکی شبش بخیر نشده که صبحی داشته  
باشه.

از هشت خرداد نود و هشت به بعد هم نه شب  
هام بخیر شده نه صبحام. اصلا نمیفهمم کی شب  
میشه کی روز میشه.

مثل یه عروسک خیمه شب بازی شدم. همه ی روز  
هام مثل همن. خیلی وقت ها دلم نمیخواه  
کسی بهم صبح بخیر بگه. دلم یه چیز جدید یه  
جمله ی جدید میخواد که کلیشه ای و حال بهم  
زن نباشه که بعد شنیدنش افکارم و دلتنگی  
هام رو بالا بیارم!

و بعدش هم حال بد بعد از بالا آوردنش برام  
بمونه. میگم گاهی اصلا بیا صبح بخیر رو به  
کسی که شبش رو زجر کشیده نگیم. یبار بیا  
خودتو جای اون طرف که تو انتظار داری با  
یه شب که غمش اون سرش ناپیدا بوده، بزار.  
اصلا بیا بجای سلام صبح بخیر بهش بگیم سلام  
مرسی که با وجود یه شب سخت دووم آوردی و  
امروزم کنارمی.

باور کن ازون صبح بخیر برات بهتره! بیا  
ازش نپرسیم خوبی که یاد درداش و مصیبت هاش  
بیفته، بیا صاف و رک و راست بهش بگیم:

\_ممنون که اینقدر بخاطر من قوی هستی با هم خوبت میکنیم.

گاهی حرفای کلیشه ای رو باید تو نطفه خفه کرد و یچیز نو گفت! همین!

\*\*\*\*\*

در من،

در من دختری است که کوچه هارا با تو نگشته است. در من دختریست که چشمانش را بر خوشی هایش بسته. در من دختری است که رویاهایش را به باد سپرده.

در من دختری است که کودکی هایش را سوزانده و خاکسترش را به باد داده... در من دختریست که آموخته بر هر چه که میخواهد خط بطلان بکشد و برود.

اما دخترک وجود من با تمام دلزدگی هایش، با تمام خستگی هایش، نوازش کردن موهای فندقی تورا هنوز دوست دارد. دخترک بینوای وجود من اما هنوز یک رویا دارد. رویایی که می داند آن هم شاید به این زودی ها محقق نشود.

رویای من و دخترک وجود من لمس دوباره ی دستان تو، اما این بار در جهانی دیگر است...

\*\*\*\*\*

باید رفت. باید گذشت. گاهی نباید ندید.  
گاهی نباید بشنوی. گاهی باید فرار کرد.  
گاهی باید دل برید. چقدر این گاهی ها هر  
از گاهی به داد آدم میرسن! مثلاً من هر از  
گاهی وقتی از فکر کردن به دنیا و مکافاتش  
خسته میشم میزنم تو کار خل بازی. یادمه تو  
میگفتی عاقلی که گاهی دیوونه نشه باید بهش  
شک کرد.

امروزم من از نبودنت خسته شدم و زدم تو  
فاز خل بازی. از خنده ته دلی هام خبری  
نبود ولی حالم با دیوونگی هام خوب بود.  
بدون تو زده به سرم.

اره زده به سرم. آدم دلتنگ دیوونه نمیشه؟  
راستی یکم برای کشورمون دعا کن. آخه تو  
دلت پاک بود واسه هر کسی دعا میکردی  
میگرفت. حالا هم واسه مملکت مصیبت زده مون  
دعا کن.

نه مملکت رو ولش کن! برای من دعا کن که  
زده به سرم! آره...  
\*\*\*\*\*

خدایا ،

گاهی پایین بیا. گاهی بشین روبروم ، گاهی  
بیا بشین که کلی ازت سوال دارم. خدایا چرا  
با من سر لج داری؟ خدایا چرا خوشی بمن  
نیومده ، خدایا خوابی؟ هستی؟

چرا هر وقت خندیدم یه بلایی سرم آوردی که  
 دلم تا ابد و یک روز خون شه؟ این شرط  
 انصاف اینهمه بلا نازل کنی چراشو بپرسم  
 سکوت کنی؟ اشک هام رو دوست داری؟ زجه زدن  
 هام لذت بخش برات؟ از بغض خفه شدم هام چی؟  
 قلبم مچاله میشه از غصه احساس رضایت  
 میکنی؟ میگن مهربونی چرا با من لجی؟ من  
 چیکارت کردم؟ من چه بدی ای بهت کردم. چرا  
 زندگیم رو جهنم کردی، تاوان چیو داری  
 میگیری چرا یکی یکی خوبای زندگیم رو جلوم  
 شکنجه میکنی خدایا بگو تقاص چی رو میگیری  
 که رویاهام رو از عرش پرت میکنی پایین تا  
 خورد بشن تا نیست بشن. خدایا تو قیامت اگر  
 بگی تو دنیا چرا این کارو کردی اگر دست و  
 پا و دهنم رو ببندی با دلم بهت میگم که  
 بهم بد کردی با دلم بهت میگم که چقدر  
 ادمهات منو اذیت کردن. خدایا تو به من و  
 دلم بدهکاری، خنده هام رو خوشبختی هام رو  
 بدهکاری. تو به من جونه تکیه گاهی که ازم  
 گرفتی رو بدهکاری! خدایا دنیام رو گرفتی  
 رویام رو گرفتی این جون رو نمیخوام... این  
 نفس هارو نمیخوام. خدایا بسه بیا پایین  
 بغلم کن بگو چرا با من سر لجی بگو دل کیو  
 شکستم که تو داری حرفای ناگفته رو سر من  
 فریاد میزنی. خدایا خیلی خستم. دنیات ارزش  
 نداره... میگن تو خدایی میکنی میگن یکی  
 گریه میکنه تو اشک هاش رو می‌شماری خدایا

با گریه هام دنیا رو آب برده تو  
کجایی...؟!

\*\*\*\*\*

سر از کار چشمات هیچ کس در نیاورد.

منم در نیاوردم. چشمات دنیا بود. دنیا  
رو گرفتی. صدات امیدم بود امیدم رو گرفتی.  
آغوش آشیونه ام بود آواره ام کردی. دلم  
قرص به بودند بود پشتم به دیوار وجودت گرم  
بود آوار شدی ریختی رو سرم.

دستات یه روزی اشک هام رو پاک می‌کرد حالا  
شدی اشک تو چشمام و هر شب میفتی پایین.  
واسه من همیشه کار زمونه برعکس بوده و هست  
اما قسمتم تا ابد و دهر این شد که این چشم  
ها اینقدر گریه کنن و به راهت بشینن تا  
کور شن.

خیلی نامردی. خدا هم از تو نامرد تره. دلم  
تنگه نه تو هستی نه خدا... دلم میخواد مثل  
یه شمع بسوزم آب شم. البته سوختم خاکسترم  
باد برده ولی روحم به جسم سنگینی میکنه.  
دلم میخواد دست ببرم و مغزم رو بکشم بیرون  
یه قسمتی رو که تو و خاطراتت توش موندین  
ببرم بندازم دور.

ولی دلم نمیاد. آخه خاطرات خوشت دلخوشیمه.  
اگر اونم نباشه دیگه هیچوقت لبخند نمی‌زنم.



ولی لبخند میخوام چیکار وقتی جز گریه چیزی  
توی دنیای نداشته ام وجود نداره...

\*\*\*\*\*

صدای آب، صدای دریا، من تنها، تنها دلم!  
صدای بارون، صدای رعد، من تنها، تنها دلم!  
صدای تو، صدای سکوت، من تنها، تنها دلم!  
صدای غم، صدای زجه، من تنها، تنها دلم!  
یه درد بی درمون، یه پادزهر زهر آلود، من  
تنها، تنها دلم.

بعد تو هیچ کس یار نشد، مرهم نشد، من  
تنها، تنها دلم.

بعد تو دنیا، دنیا نشد، هیچ سازی دیگه کوک  
نشد، من تنها، تنها دلم!

یه پادکست مونده یادگاری، جهان بعد تو  
سکوت کرده، دلم به هیچ سازی نمیرقصه، من  
تنها، تنها دلم.

اره من تنها...

تنها دلم...

\*\*\*\*\*

تیره تر از حال دلم، تیره تر از روزهایم  
مگر رنگی هست. یک دل غمگین، یک بیمار روی  
تخت بیمارستان! یک دنیا گله از خدا. تو

یادگار عزیزترین گرانبها ترین انسان زندگی منی.

بغض گلویم را می‌فشارد. عذاب وجدان، وجدان خسته ام را بی‌نفس تر می‌کند.

کاش تو را بمن نمی‌سپرد مردی که جنگل چشمش جنگل‌های سبز شمال بود و صدایش ترنم فریاد یک کودک زجر کشیده در باد...

کاش این قدر شبیه او نبودی! کاش این قدر لج بازی هایت با او یکی نبود. کاش این قدر چشمانت گیرا و مظلوم نبود. در چشمانت چه داری که امروز که آن مرد تورا شکنجه کرد وقتی زنگ زد و گفتم تو بیماری آن‌طور پشت تلفن گریه کرد.

تو یک شکنجه‌گر زندان را با چشمانت اغوا کردی... وای از من و وای از دلم که سالهاست اغوای توست!

\*\*\*\*\*

و دیگر حتی آرزوی یک مرگ آبرومندانه هم نمی‌کنم. دیگر حتی چای تلخ هم با تلخی روزگارم سازگار نیست. بعد تو دیگر رمان‌هایم را کنار گذاشتم، از تو نوشتن برایم سنگین است. دلنوشته‌هایم... آن‌ها هم دردم را تسکین نمی‌دهند. به رسم عادت فقط قلم آواره شده و میدود! بعد تو قهقهه‌هایم

استخاره می‌کنند. بعد تو سجاده هم خیس است  
از نم باران چشم هایم.

اما دیگر نه... بعد تو سجاده ام هم تنها  
شده. دیگر دل دماغ التماس به خدا را  
ندارم. بعد تو همه چیز تیره است. روزهایم  
در تقویم بی برگگی زمستان متوقف شده و  
بهارى برايش نيست.

علیرضا قربانی در کنسرتش خواند من در این  
گوشه ی تاریک که از دنیا بیرون است آسمانی  
به سرم نیست. می‌دانی آن شب حس کردم آسمانی  
به سر من هم نیست. چگونه می‌شود یک نفر فقط  
یک نفر است اما برای خود جهانیست! که وقتی  
می‌رود انگار جهان تمام می‌شود. این روزها  
پریشانم و این را همه می‌بینند. یکی تعجب  
می‌کند یکی نصیحت! کاش همه بدانند تو تمام  
شدنی نیستی.

اما من تمام شده ام از نبودنت. سوختم  
خاکسترم را باد برد...

\*\*\*\*\*

گاهی وقتا که دلم میگیره میشینم خاطره  
بازی می‌کنم. به هر کسی که شبیه توعه فکر  
میکنم. به هر کس که تورو برام تدایی کنه.

جدیدا همه چی عجیب غریب شده. همه ی  
یادگاری هایی که برام گذاشتی یا خراب میشن  
یا گم.

از اینجا میفهمم که دارم خودتو و خودمو  
اذیت میکنم و تو با ز\*بون بی زبونی بهم  
میخوای بفهمونی که بهتره دست بکشم .

اما اگر دنیا هم به آخر برسه ، اگر فقط یک  
نفس باقی باشه ، یادت تو قلبم ، صدات تو  
گوשמ و عشقت تو روح و جونم باقی میمونه .

روح هنوز زخمی از نبودنت اما این روزا  
صبور ترم . ساکت ترم . میدونم تا ابد و یک  
روزم که باشه تو هوامو داری ، دستام رو  
میگیری و تا دنیا دنیاست تو گوش منو دنیا  
میگی که دوستم داری .

تو آسمون ها واسه صبور تر شدنم دعا کن . هر  
چی از تو بنویسم بازم قلم نفس کم میاره .  
حرفام رو ازین به بعد دیگه تو دفتر قلبم  
مینویسم و این دلنوشته ها اینجا بمونن به  
یادگاری . ببین تو یادگاری هات رو گرفتی  
نامرد! هدیه هات رو پس گرفتی ولی من نوشته  
های قلم درد کشیده ام رو برات یادگاری  
میزارم . . . . .

پایان

25 دی ماه 1398